

سخن در خصوص مناجات الشاکین امام سجاد (علیه السلام) بود که یکی از مناجات های پانزده گانه ای است که از حضرت نقل شده، و گفته شد این مناجات برای کسانی است که در مقام شکایت قرار می گیرند و پناه گاهی مثل حضرت حق را پیدا می کنند و شکایت می کنند؛ یکی از راههای بدست آوردن مقاماتی که در این دعاها هست و اهل این دعاها دارند، انس با این دعاها و خلوتی با خدای متعال داشتن به خصوص خلوت سحر و تلاوت و خواندن مکرر این دعاهاست؛ به خصوص اگر این دعاها با توسل به ائمه علیهم السلام و آن امامی که اجازه خواندن این دعا را دادند، انجام بگیرد آرام آرام حقیقت این دعا به انسان عطا می شود و انسان این معارف بسیار بلندی که در این دعاها هست می چشد؛ در مناجات الشاکین، حضرت امام سجاد علیه السلام به ما چهار شکایت را تعلیم کردند، یکی شکایت از نفس، دوم شکایت از شیطان، سوم شکایت از قلبی است که به قساوت رسیده و چهارم شکایت از چشمی است که فاقد گریه از خوف خدای متعال است که در خصوص دو شکایت اول و دوم بحثهایی مطرح شد و گفته شد که سالک (انسانی که به سمت خدای متعال حرکت می کند) تا با نفس همراه است و طبقه خواسته های نفس راه می رود، درگیری ای با نفس ندارد و راهش همان راه نفس است؛ و حتی خیلی اوقات انسان بین خودش و نفسش که در روایات آمده بدترین دشمن شماسست هیچ دوئیتی نمی بیند؛ احساس می کند یکی هستند؛ اما اگر اهل راه و سالک شد و خواست راه خدا را برود کم کم می بیند یک مزاحمی «بین جنبیک»، بین دو پهلویش خودش، کنار خودش است و کم کم می فهمد من یکی هستم، نفسم دیگری، نفس یک چیزی می خواهد، من یک چیز دیگری می خواهم؛ که در صورت عدم تسلیم، و ادامه دادن راه به سمت خدای متعال، می بیند مزاحمت های نفس تمام شدنی نیست، لذا مضطر می شود، عاجز می شود، آن وقت از نفس خودش به خدای متعال پناه می برد و شکایت می کند که خدایا این نفس اینطور با من عمل می کند که عرض کردیم سیزده - چهارده خصوصیت برای نفس ذکر شده بود. اگر کسی اهل انس با این دعا شد، این خصوصیت ها برایش مشهود می شود که این نفس چه شیطننت هایی می کند که به خدای متعال پناه می برد از این نفس؛ خدای متعال هم در صورت صدق شکایت، این نفس را هر طوری که خودش صلاح بداند، رام می کند؛ گاهی با سخت گیری ها و بلاهای سنگین خدای متعال این نفس را رام می کند و زمامش را به دست انسان می دهد؛ این یکی از این شکایات ها بود؛ اما شکایت دوم از شیطان بود، که اگر حال، انسان از نفسش رها شد شیطان او را رها نمی کند، تزیین می کند؛ اغوا می کند که مفصل در قرآن از شیطان و کارهایش بحث شده، در این دعا هم خواندیم حضرت چند کار را برای شیطان گفتند که هر کدام از آن کارها اگر انجام پذیرد، برای زمین گیر کردن انسان سالک کافیست. پس دومین کسی که ما از آن شکایت می کنیم این شیطان است، شیطان هم مانع راه خداست.

امکانات شیطان برای اغوا

ابلیس از خدای متعال چند چیز خواست، یکی مهلت خواست، خدای متعال فرمود به تو مهلت می دهیم؛ یکی لشکر خواست، خدای متعال به او قوا داد؛ به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) لشکر نور داد همه صفات نورانی، لشکر نبی اکرمند؛ اگر دیدید در دلتان یقین هست، صبر هست، رضا هست، در دنیا زاهد هستید و هر صفت خوبی در شما هست، این شعاع نبی اکرم است؛ لشکر ایشان است با لشکر خودش دارد شما را حمایت می کند که بندگی کنید؛ به شیطان هم لشکر ظلمت داد؛ حرص، حسد، بخل، محبت دنیا، تکبر، اگر خدای نکرده این صفات در انسان هست آدم باید بداند که اینها لشکر شیطان است، شیطان با این لشکر هجوم می آورد و مومن را زمین گیر می کند؛ سومین چیزی که شیطان از خدا خواسته و اجابت هم شده این است که شیطان از خدا فرزند خواست؛ گفت به من هم نسل بده، خدای متعال به تعداد هر فرزندی که به آدم داده در بعضی نقل ها هست دو فرزند به او داده، عمرهایشان هم از ما طولانی تر است؛ لذا در روایات دارد گاهی شیطان برای یک مومن به اندازه دو قبیله بزرگ، لشکر گسیل می کند؛ قبیله «ربیع و مضر»، ذکر شده در روایات، مومن را محاصره می کنند و برای چشم و گوش و زبانش نقشه می کشند و دائماً هم دور مومن می چرخد؛ خواندیم که از طریق وسوسه ها و هواجش دور مومن طواف می کند تا به نحوی دستش را به مومن برساند؛ و اگر شیطان دستش را به مومن برساند اینقدر نجس است که آدم را نجس می کند، مگر این که انسان به دریا متصل باشد زیرا این اتصال تاثیر نجاست را زائل می کند، و این دریا وجود مقدس امیرالمومنین است؛ لذا متقین چون وصل به دریا هستند «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ/ اعراف، ۲۰۱»، وقتی شیطان گریه را می فرستد و به اطراف متقین هجوم می آورد، به جای این که غافل بشوند بیشتر متذکر می شوند؛ متقین (شیعیان)، در حریم امیرالمومنین هستند «شَبَّعَتْهُمْ هُمْ الْمُتَّقُونَ» (۱)، شیطان خیلی نمی تواند سر به سرشان بگذارد ولی گاهی دو تا لشکر برای یک نفر گسیل می کند؛ ببینید چه بر سر انسان می آید.

قاعده کلی در مخالفت با شیاطین

یکی از اساتید می گفت اگر انسان زیرک، جنس قیمتی داشته باشد، اول می گذارد در ویتترین مغازه اش اگر دید عتیقه فروش ها می آیند دورش می گویند این چند است، این چطور است، می فهمد این چیز قیمتی است پنهانش می کند و در صندوقچه می گذارد، مومن هم اینطور است وقتی می بیند شیطان هی دورش آمده می فهمد یک خبری هست؛ این قاعده کلی در مورد شیطان

هست که هر وقت دیدید هجوم شیطان سنگین شد بدانید یک خبری است، هر وقت دیدید شبها برای نماز شب راحت بلند می شوید آن شبی که می بینید که هرچی می خواهید پاشید شیطان گرفته شما را بدانید امشب یک خبری است؛ اگر بلند شدید یک چیزی گیرتان می آید؛ این علامت در ذهن مبارکتان باشد. دیدید خیلی وقت ها آدم راحت غیبت نمی کند، ولی یک جایی می خواهد یک جمله نگوید جانش به حلقش می رسد؛ بدانید خیر همانجاست، مقاومت کنید از این معبر عبور کنید؛ آن وقت درها به رویتان باز می شود؛ خیلی وقتها آدم می خواهد چشمش را نگه دارد، راحت نگه می دارد؛ اما جایی که دیدید نگاه نکردن سخت شد، در همانجا شما تمرکز کنید چون بدانید شیطان آنجا تمرکز کرده یک چیزی پشتش هست، این ملعون می فهمد که کجا خیر هست و همانجا تلاش میکند که آن را سد کند.

قلب، مرکز فرماندهی وجود انسان

شکایت سومی که در این دعا هست و خیلی شکایت لطیفی است، شکایت از قلب خود آدم است. غیر از این قلب صنوبری شکل، یک حقیقتی خدا به ما داده است به نام قلب که آن جا مرکز محبت و خوف و امید به خدای متعال است؛ این قلب مرکز قوای انسان است، همه صفات خوب در قلب ظاهر می شود. یعنی توکل، ایمان، صبر، جای اینها در قلب است؛ قلب انسان خیلی فوق العاده است؛ در روایات هست از یک طرف ملائکه با قلب انسان کار می کنند؛ از یک طرف هم شیطان؛ قلب انسان دو گوش دارد، فرمود در یکی ملک می دمد و در یکی شیطان و مومن دائماً همراه با ملائکه است؛ ملائکه تأییدش می کنند؛ اگر شیطان وسوسه ای در دلش ایجاد کرد، بلافاصله آن طرفش هم ملائکه می آیند و خطورات الهی می آید. شما خودتان خلوت کنید؛ آدمی که حالات خودش را کنترل کند گاهی این حضور شیطان و ملک را لمس می کند، در خلوت نشسته شیطان می آید می گوید حالا بلند شو برو آن کار را کن، این مال را اگر در راه خدا دادی فقیر می شوی از آن طرف هم ملکی می آید گوشزد می کند؛ لذا در دل انسان مباحثه ایست بین شیطان و ملک، فرمود: دو گوش دارد یک گوش را شیطان می دمد یکی را ملک و مومن مؤید به ملائکه است «آیدهم بروح منه»، خدای متعال مومن را با روحی که از ناحیه خدا می آید، تأیید می کند و این روح ملکیت که حالا تفسیر دارد؛ در روایات، ملائکه از قوای امیرالمومنین هستند که این که شیاطین قوای ابلیس هستند، ابلیس قوای خودش را تجهیز می کند که قلب انسان را تسخیر کند، خطورات را دور قلب می پیچد و وسوسه می کند؛ این کار ابلیس است؛ کار امیرالمومنین هم این است که ملائکه را برای تأیید می فرستد؛ شیطان لشکر می فرستد، حضرت هم لشکر می فرستند، یک طرف لشکر امیرالمومنین یک طرف هم لشکر شیطان، هر دو می خواهند این قلب را مسخر کنند؛ اگر قلب رو به خدا آورد و با طاعت و ریاضت، شکوک و اوهام و خیالات و خطرات و وسوسه های شیطان را پشت سر گذاشت، کم کم درهای نورانیت به روی او باز می شود و معرفت و محبت و خوف و امید الهی در دلش پیدا می شود؛ و اگر هر کدام از این حالات در قلب پیدا شد، غوغایی می کند؛ قلبی که از خدا می ترسد، خشوع در مقابل خدای متعال دارد، محبت خدای متعال دارد، امید به خدای متعال دارد، فضل الهی را مشاهده می کند، این قلب می شود قلبی که همه کارش برای خداست؛ قلب مرکز فرماندهی وجود انسان است، اگر قلب انسان در اختیار حضرت حق قرار گرفت فرماندهی وجود انسان در اختیار خدای متعال قرار می گیرد؛ لذا تعبیر این است که قلب مومن عرش پروردگار رحمان است «قلب المومن عرش الرحمان» (۲).

قلب مومن، بین دو نور خوف و رجاء

در بعضی روایات دارد که قلب، بین دو انگشت حضرت حق است، «فَإِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يَقْلِبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ» (۳) بعضی معنا کردند یعنی دائماً خوف الهی و امید به حضرت حق در این قلب است، همه حرکت هایش بین خوف و امید است؛ اگر امید و خوف را به طور کلی از ما بردارند، همه مان می گیریم می خوابیم و هیچ کس هیچ کاری نمی کند؛ همه تلاش های ما برای ترس و امیدهایمان است؛ یا می ترسیم و فرار می کنیم، یا امیدوارم و دنبال می کنیم. امیدواریم یک متخصصی بشویم، بیست سال شب و روز درس می خوانیم؛ امیدواریم یک تجارت موفق داشته باشیم، زندگی مان را به پای آن می گذاریم؛ یا می ترسیم از خطرات، خودمان را نجات می دهیم؛ اگر انسان همه ترسش از خدای متعال شد، همه امیدش به خدای متعال شد، که در روایات هست دو نور در قلب مومن هست هر دو نور است و هیچ کدامش تاریکی نیست یکی خوف حضرت حق است یکی امیدواری به حضرت حق است که بین این دو انسان حرکت می کند؛ فرمود در قلب مومن این دو نور هم وزن هستند، نه این بر او غلبه دارد نه او بر این، اگر خوف غلبه کرد، انسان یک جور گرفتار می شود در سلوکش، امید غلبه کرد یک جور دیگر گرفتار می شود. در قلب مومن این دو نور هم وزنند، «بین اصبعی الرحمان» می شود یعنی با خوف الهی و محبت خدا حرکت می کند.

محبت، سرانجام خوف و رجاء

قلب اگر تحت محبت قرار گرفت از این هم عبور می کند؛ دیگر خوف و رجاء هم یک معنای دیگری پیدا می کند، می شود جزء محبین و همه کارهایش برای محبت خداست، همه کارهایش در محبت است، مزد محبین هم مقام رضوان می شود؛ خدای متعال

در توضیح بهشت می فرماید یک عده از مومنین هستند که بهشتشان اینگونه است «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه/۷۲) ، خدای متعال به مومنین و مومنات وعده داده، جنات و بهشت ها و باغ هایی که در آنها نهرهایی جاریست، وعده مسکن های پاکی داده که در مقام جنات عدن است، مسکن آنها طیب است و این خیلی مهم است؛ همه بهشت پاکی است اما مسکن طیب یعنی هیچ حجابی در آن مسکن نیست؛ آن خانه ها غفلت نمی آورد و در جنات عدن است؛ فرمود جنات عدن برای یک عده خاص است، برای شهدا و صدیقین است و همه در آن مقام نیستند؛ ولی بعد فرمود یک مرتبه بالاتر از آن است که مقام رضوان است، مقام محبت خداست، کسانی که در آن مقام قرار می گیرند پرده از جلوییشان کنار می رود و طعم محبت خدا را نسبت به خودشان می چشند؛ گاهی ما خدا را دوست داریم اما گاهی آن خدایی که ما دوستش داریم به ما محبت می کند؛ محبت خدا یک بار با واسطه می رسد؛ بهشت و نعم بهشتی محبت خداست؛ اما آنهایی که در مقام رضوان قرار می گیرند خود محبت را می چشند؛ وقتی طعم محبت را می چشند، به خدای متعال عرض می کنند که این از همه درجات بهشت لطیف تر است، این مقام رضوان که چشیدن محبت خدا به بنده است برای محبین است؛ قلب موطن بسیار مهمی است و همه سعادت انسان در قلبش است؛ اگر اصلاح شد وجود اصلاح می شود و اگر خراب شد، و همه چیز انسان خراب می شود. این قلب می تواند تا مقام محبت سیر کند و دائماً داد و ستد داشته باشد، نگاه می کند به زمین و زمان این قلب متحول می شود.

چگونگی اتصال قلب محبین

مطابق آیه شریفه «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (آل عمران/۱۹۰)، در خلقت آسمان ها و زمین در رفت و آمد شب و روز آیات است برای کسانی که اولی الالباب (شیعه امیرالمومنین) هستند و به تعبیر روایات، لب انسانیت را دارند و صاحب لب اند، «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران/۱۹۱)، آنهایی که دائماً مشغول به ذکر الله اند ایستاده، خوابیده، آرمیده، در حال راه رفتن و در همه حالات مشغول به ذکر اند، آنهایی که دائماً در ذکرند آنهایی هستند که در خانه های امیرالمومنین هستند؛ آدم تا در خانه امیرالمومنین نرفت، دائم الذکر نمی شود «فی صلاتهم دائمون» (معارج/۲۳) نمی شود؛ آنهایی که در خانه امیرالمومنین اند اولی الالباب اند و دائماً مشغول ذکر الله اند؛ و «یتفكرون فی خلق السموات والارض» شروع می کنند به فکر کردن، همین که فکر می کنند قلبشان متحول می شود. غروب خورشید را می بینند هزار حالت در دلشان پیدا می شود و محبت خدا در دلشان می آید؛ طلوع خورشید یک جور دیگری، بهار یک جور، پاییز یک جور، این داد و ستد قلب است. قلب اگر زنده شد، داد و ستد پیدا می کند؛ نگاه می کند به عالم، حالات قلبش متحول می شود و اشکش جاری می شود. حالتی در قلبش پیدا می شود و رقت قلب پیدا می کند. کسی که صاحب قلب شد؛ این شخص نگاهش به عالم این قلبش را احیا می کند و حالات در قلبش پیدا می شود.

یکی از اساتید می فرمود که اگر شما با دوستی محبوبی رفیقی ده سال با هم، در یک خانه ای هم حجره و هم اتاق بودید و انسی با هم داشتید، بعد وارد این خانه می شوید نگاه می کنید لباس و کفشی از او جا مانده و سالهاست که او را ندیدید؛ تختی که روی آن می خوابیده همین که نگاه می کنید، آثاری در قلب شما دارد و اشتیاقاتان را زنده می کند و دلنتگش می شوید. اگر این قلب انس با این رفیق نداشته باشد خب، نگاه می کنید به این تخت چه چیزی برایتان پیدا می شود؟ هیچ، دیگری هم با شما آمده او هم نگاه می کند هیچ برداشتی ندارد، اگر او شروع کند فکر کردن خیلی که خوب فکر کند از این تخت می رود در نجاری از نجاری هم می رود در جنگل، بیشتر از این که جلو نمی رود، ولی شما همین که این تخت را می بینید یاد رفیقتان می افتید؛ محبین خدا اینگونه هستند؛ خورشید طلوع می کند اشکشان جاری می شود غروب می کند اشکشان جاری می شود، سحر می شود اشکشان جاری می شود موزن اذان می گوید حالشان متحول است؛ یاد جهنم و بهشت می کنند، اشکشان جاری می شود. آنهایی هم که در این عالم گم کرده ای به نام خدای متعال ندارند به هر طرف نگاه می کنند در و دیوار و آسمان می بینند؛ آنهایی که گم کرده ای به نام خدای متعال دارند به هر کجا نگاه می کنند یک رد پای از محبوبشان می بینند؛ یک جاهایی دلشان می لرزد خوف در دلشان می آید، یک جاهایی دلشان می لرزد اشتیاق و محبت، یک جاهایی گریه فراق می آید، یک جاهایی گریه خوف می آید؛ دائماً در حال داد و ستد با خدای متعال هستند. این قلوب قلوب زنده هستند؛ قلوبی که متوجه خدای متعال و متذکر به خدای متعال هستند.

تفاوت قلوب زنده و مرده

قلوبی هستند که متذکر به خدا نیستند؛ این قلبها جامدند و داد و ستدی ندارند همه آیات خدا را می بینند ولی ترسی در دلشان نمی آید، آن قلبی که با خدا مانوس است وقتی عذاب اقوام گذشته را هم می بیند لرزه به اندامش می افتد، قرآن می خواند خدای متعال عذاب قوم عاد و ثمود و اینها را می گوید، این خوابش نمی برد، آیات جهنم را می خواند، خوابش نمی برد؛ چنانکه در روایات آمده است که پیامبر اکرم بعد از نماز صبح صحبت می کردند، جوانی پای صحبت ایشان بی اختیار چرتش می برد؛ حضرت فرمودند شب تا صبح چه می کردی؟ گفت یا رسول الله انوار یقین در قلبم آمده، «كَيْفَ أَصْبَحْتُ يَا فَلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

مُوقِنًا» (۴) حضرت فرمودند علامت یقینت چیست؟ گفت علامت یقینم رنگ زرد و اندام لاغر و نحیف است؛ گویا بهشت و جهنم را می بینم؛ بگویم بهشتی ها و جهنمی ها چه کسانی هستند؛ خوابم نمی برد. حضرت فرمودند که راست می گوید، انوار یقین به قلبش وارد شده، بعد درخواست کرد حضرت دعا کنند که شهید بشود؛ در اولین جنگی که پیش آمد به شهادت رسید؛ اگر قلب، قلب زنده شد، این جهنم و بهشت را الان می بیند؛ آیات عذاب را که می خواند، اشکش جاری می شود؛ آیات رحمت را که می خواند، یک جور دیگر اشکش جاری می شود، آیات عظمت الهی را می خواند یک جور حزن در دلش پیدا می شود و یک جور دلش را محزون می کند؛ امیرالمومنین متقین را چنین توصیف می کنند که شب متقین، اینطور است؛ خبردار می ایستند و آیات قرآن را می خوانند و قلب خودشان را با آیات قرآن محزون می کنند. حالا بنده هم آیه قرآن بخوانم وقتی آیات عذاب می آید، می گویم به من چه مربوط است؛ آیات رحمت هم می آید می گویم حالا کو، نه آیات رحمت دل من را می لرزاند و نه آیات جهنم؛ این دو جور قلب است دیگر؛ پس قلب که سرمایه اصلی انسان است گاهی در اختیار نبی اکرم قرار می گیرد می شود قلب زنده که قلب اولی الالباب است، آنها از همه آمد و شد عالم درس می گیرند و همه چیز برای آنها شیرین است. اگر قلب مرده شد همه عالم را هم ببیند، هیچ احساسی در او پیدا نمی شود، قلب رابطه ای با خدا ندارد و وقتی رابطه قلب با خدا قطع شد، این قلب دیگر هیچ داد و ستدی ندارد.

قلب قاسی و قلب رقیق

لذا قلب دو گونه است؛ یک قلب داریم که زنده است و به تعبیر بعضی آیات و روایات، قلبی است که دارای رقت است و به راحتی آیات الهی در آن اثر می گذارد؛ هم واردات دارد هم صادرات، صادراتش می شود اشک، شوق، اشتیاق که این ها صادرات قلب هستند؛ این قلب بین دو انگشت رحمان است با اشارات رحمان حرکت می کند. خوف الهی و شوق الهی قلب را زیر و زبر می کند؛ و نیز یک قلب قاسی که «مع الوسواس متقلباً»، با وسوسه های شیطان زیر و رو می شود، به قساوت رسیده است و این قلب قاسی قلب غافل از خداست، این قلب قاسی دیگر هیچ داد و ستدی ندارد؛ نه دریافتی دارد، نه صادراتی دارد و این یکی از چیزهایی که حضرت از آن شکایت می کنند این است؛ انسان اگر در کمند نفس و شیطان قرار گرفت و این قلبی که همه سرمایه انسان است اگر مُرد، آدم مُرده است و اگر زنده شد، آدم زنده است؛ وقتی قلب با دست شیطان زیر و زبر شد همه حرکات انسان شیطانی می شود و همه قوا مسخر شیطان می شود و اگر قلب با اشاره حضرت حق زیر و زبر شد، همه وجود انسان تحت فرمان حضرت حق می شود، قلب اگر در اختیار حضرت حق و متصل به او بود دیگر شیطان آنجا راه ندارد و وسوسه های شیطان آنجا کاری نمی کند و از دست شیطان آزاد است؛ شیطان همه تلاشش را می کند که غضبی در دل شما ایجاد کند، نمی تواند و می شود «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (آل عمران/۱۳۴)، اگر قلب داد و ستد با خدا داشت، همه رفت و آمدهای شیطان هیچ تأثیری در آن ایجاد نمی کند؛ ولی اگر قلب قاسی شد و با حضرت حق داد و ستد نداشت، به کمترین چیز متقلب می شود، تم چوگان شیطان است؛ مانند یک پر کاه که با یک نسیم جابه جا می شود، وسوسه های شیطان او را زیر و رو می کند. با یک خطور، با یک خاطره شهوت انگیز، قلب به هيجان می افتد؛ با یک خاطره، غضب انسان را تحریک می کند و قلب به غضب می آید؛ لذا حضرت می فرمایند: «قَلْبًا قَاسِيًا مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا» قلب من به قساوت رسیده و وقتی به قساوت رسید دیگر رحمت الهی در آن جاری نمی شود و با وسوسه شیطان زیر و رو می شود، وقتی تحریک می کند، قلب آدم به هيجان می آید و داد و ستدش با خدا به هم خورده است، این قلب ملعبه شیطان می شود؛ تعبیری بسیار عجیب در روایت هست و این روایت سنگین هم هست، فرمود شیطان دهان خودش را به قلب مومن می گذارد و وسوسه می کند و می دمد، اگر قلب متذکر به خدای متعال بود، چون خناس است خودش را عقب می کشد و می ترسد؛ اگر متذکر نبود این قلب را می بلعد و قلب طعمه شیطان می شود حالا ببینید چه اتفاقی می افتد. قلب می رود در جهاز هاضمه شیطان و اصلاً هضمش می کند، قوای قلبی انسان قوای شیطان می شود؛ حضرت از این قلب شکایت می کنند که خدایا دشمن اول نفس و شیطان بودند، این سرمایه من هم که از دستم رفته است.

ذکر و اشک؛ جلاء زنگار قلب قاسی

قلبی که در خدمت شیطان است، دیگر پیداست چه اتفاقی می افتد، «وَالرَّيِّنِ وَالطَّبَعِ مُتَلَبِّسًا» این شکایت سوم است، این قلب انسان قلب مطبوع و بسته می شود لباس طبع می پوشد. یک قلب، قلبی است که سرچشمه است و جوشش دارد، محبت و معرفت و حکمت و موعظه از این قلب می جوشد و این قلب، قلب حکیم می شود. یک قلب هم قلب قاسی است، قلبی است که در هایش بسته شده، زنگار گرفته و لباس طبع پوشیده و قلبی است که دیگر فقط با وسوسه های شیطان زیر و رو می شود و خانه شیطان است؛ فرمایش امیرالمومنین در نهج البلاغه این است «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذُّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْفَأُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ» (۵) اگر انسان از خدای متعال غافل شد؛ قلب انسان زنگار می گیرد و رین پیدا می کند؛ با ذکر این رین برداشته می شود، وقتی آهن زنگار می گیرد، جلا می زنند که این زنگارها برود؛ فرمود ذکرالله، جلاء قلب است؛ وقتی متذکر شدید و دوام ذکر داشتید، آرام آرام گوشه که ناشنوا شده بود، نجوهای غیبی الهی را می شنود؛ چشمی که به روی غیب بسته شده بود، باز می شود و قلبی که معاند شده بود، آرام آرام حالت انقیاد پیدا می کند. ذکرالله موجب می شود طبع و

رین قلب برود و قلب، متذکر به خدای متعال و قلب خاشع می شود؛ اگر کسی بخواهد به خشوع قلب برسد، با ذکر الله می رسد، اگر قلبی از ذکر الله فاصله گرفت در دست شیطان قرار می گیرد و با وسوسه های شیطان زیر و رو می شود؛ به خلاف قلب ذاکر که داد و ستد دارد، وقتی قلب داد و ستد داشت چشم هم داد و ستد خواهد داشت. قلب وقتی لطیف بود هر آیه ای از آیات خدا را می بیند حالتی در او پیدا می شود که این حالت بکاء است؛ اشکی که چشم ما می ریزد اصلش از قلب جاری می شود؛ از خوف خدای متعال قلب گریه می کند و حالت خشوع پیدا می کند؛ آن اشک قلب در واقع آب کوثر است که در قلب جاری می شود و قلب را می شوید، اشک از عالم بالا می آید و حالت قلب است، بعد از قلب می گذرد و اشک چشم می شود؛ ولی اگر قلب مطبوع شد، بسته شد و داد و ستد نداشت، چشم هم دیگر داد و ستد ندارد و خشک می شود و از چشم خشک خیلی مذمت شده است. روایات را در جلسه ای خواندم که فرمود سه چشم، روز قیامت گریه نمی کند یکی چشمی است که از خوف خدا بگرید، اقرب حالات عبد به خدای متعال حالت سجده و بکاء است، فرمود اگر بکاء هم نداشتی تبایکی کنی تا آرام آرام بکاء (گریه) به شما بدهند؛ بنابراین چشم خشک خیلی بد است، خشک شدن چشمه چشم ریشه اش در خشک شدن چشمه قلب است و الا اگر قلب زنده باشد، چشم هم زنده خواهد بود؛ قلب وقتی قاسی شد، دیگر داد و ستد ندارد و چیزی از آن نمی جوشد، خشوع و هیوطی ندارد. در قرآن خدای متعال راجع به یهود می فرماید آنها کاری کردند که قلبشان قاسی شد، «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَسْفِكُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (بقره/۷۴) قلبشان مثل سنگ شد و از سنگ هم قساوتش بدتر است؛ هیچ داد و ستدی ندارد، از بعضی سنگها چشمه می جوشد و بعضی از سنگها هستند که در اثر خشیت خدا هیوط می کنند؛ می فرماید قرآن را اگر بر کوه نازل می کردیم خاشع و متلاشی می شد، قلب گاهی به جایی می رسد که آیات قرآن را بر آن می خوانید؛ اما خاشع نمی شود این قلب قاسی است. قلب اگر قساوتش برداشته شود چشمه ها از آن می جوشد، خوف، محبت، اشتیاق، قلب حالات مختلفی دارد، آن وقت این حالاتی که در قلب پیدا می شود می جوشد و تبدیل به اشک می شود، اصل بکاء مال قلب است.

اشک بر حسین ع؛ نشانه عدم قساوت قلب

یکی از حالات قلبی که قاسی نیست، این است که نسبت به سیدالشهدا حساس است؛ نام امام حسین را می شنود اول متصل می شود به امام حسین و بعد سرچشمه های اشک از عالم ملکوت بر قلبش جاری می شود و بعد در چشمش می آید، اشک از حوض کوثر است و از دنیا نیست. اشک از خوف خدا و اشک بر امام حسین از عالم بالاست، از ساحت امام جاری می شود از آنجا می آید و شستشو می دهد. لذا یک قطره اش اگر گناهان به اندازه کف دریا باشند می شوید؛ زیرا مومن اصل وجودش پاک است و دریاست؛ گناهان کف دریا هستند؛ وقتی مومن متصل می شود به سرچشمه رحمت، از عالم بالا آبی می آید و این مومن که خودش دریاست کف هایش را می شوید و به ساحل می برد، این اشک بر امام حسین است؛ لکن قلب اگر قساوت نداشت به این اشک می رسد و از قلبی که قاسی شده این اشک گرفته می شود؛ لذا امام رضا علیه السلام به پسر شیبیب فرمود: «بابان شیبیب این بگیت علی حسین بن علی علیه السلام حتی تسيل دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب اذنبت صغيراً كان أو كبيراً، قليلاً كان أو كثيراً» (۶)، اگر بر امام حسین گریه کنی که اشکت بر گونه ات جاری بشود همه گناهانت، بزرگ و کوچک زیاد و کم، همه را خدا می آمرزد. حالا قلب اگر قاسی شد دیگر وقتی با بلاء امام حسین روبرو می شود، منفعل نمی شود؛ قلب قاسی هم منفعل می شود خیال نکنید آنهایی که قلب قاسی دارند نمی ترسند آنها از یک در به هم خوردن می ترسند، از یک حشره می ترسند؛ خیال نکنید آنها هیجان درشان پیدا نمی شود یک صحنه شهوت انگیز ببیند، هیجان در او پیدا می شود و غوغا می شود، «مع الوسواس متقلباً»، با وسوسه شیطان زیر و رو می شود؛ ولی اگر قلب رقیق بود «بین اصبعی الرحمن» است؛ با دست حضرت حق و با اشارات او زیر و رو می شود؛ هر دو قلب گریه دارند لکن این گریه می کند برای دنیای خودش؛ او گریه می کند برای آخرتش، از خوف و از حب، گریه می کند و از بلای سیدالشهدا اشک می ریزد.

آخرین شکایت؛ چشم خشک و حریص

ترتیب شکایات اینگونه است: خدایا، نفس من، مرا محاصره کرده با آن خصوصیات، شیطان با این خصوصیات، قلب شده قلب مطبوع زنگار گرفته و به قساوت رسیده و دیگر با تو داد و ستدی ندارد، سرچشمه های محبت و معرفت تو در او نمی جوشد؛ وقتی قلب اینطور شد، چهارمین شکایت از چشم است؛ «و عیناً عن البكاء من خوفك جامدة»، چشم، دیگر نمی تواند از خوف تو گریه کند، به جمود می رسد. از در می ترسد از دیوار می ترسد از همه می ترسد همین آدمی که خودش را می گیرد، یک جاهایی حتی از خوف گریه می کند؛ من یادم است وقتی بمباران می شد زمان جنگ بعضی وقتها حالا من خودم را می گویم دیگران که نه، آدم می دید ناخودآگاه همین آدمی که مواظب و موقر و مودب بود، یک جوری فرار می کند که آدم باورش نمی شود این همان آدم قبلی است، نه این که نمی ترسد، از همه می ترسد اما از خدا نمی ترسد. داد و ستد با حضرت حق ندارد، خوف الهی در دلش نمی آید و نور امید الهی در قلبش نیست و الا خوف شیطانی هست؛ اگر قلب قاسی شد و داد و ستدش با حضرت حق جمع شد «عن البكاء من خوفك جامدة» می شود، از بکاء (گریه) خوف، خشک می شود؛ اشک دارد ولی اشک خوف و اشک بر سیدالشهدا و اشک بر محبت خدا و اشک در اشتیاق و اشک از ترس جهنم ندارد؛ «و إلى ما يسئرها طامحة»،

بعکس این چشم به سوی هر چیزی که خوشش می آید به آن سو چشم می دوزد و فقط به طرف خدا دوخته نمی شود؛ نه این که این چشم بسته است؛ بلکه دنیا را می بیند اما خدا را نمی بیند؛ نه این که گریه نمی کند، گریه می کند؛ نه این که این قلب متأثر نیست، قلب ما که نمی تواند متأثر نباشد، اما وقتی از خدای متعال متأثر نشد، از شیطان متأثر می شود.

چاره جوئی از خدا در انتهای مناجات

این چهار شکایت را انسان باید یک چاره ای بکند؛ زیرا نفسی دارد با آن خصوصیات، شیطانی دارد با آن خصوصیات، قلبی دارد که اگر در اختیار نفس و شیطان قرار گرفت قلب قاسی و قلب مطبوع می شود و چشمی دارد که دنبال هوس های خودش است و از نظر کردن به خدا غافل است؛ اولیاء خدا هم نظر می کنند؛ آنها هم چشمشان لذتی می برد اما به هر طرف نظر می کنند [جلوه ای از خدا را می بینند] در آنها هم حالاتی پیدا می شود؛ و اتفاقاً حالاتی که برای آنها پیدا می شود برای امثال ما به هیچ وجه پیدا نمی شود؛ ولی حال آنها یک حال دیگر نیست، تأثراتشان، تأثرات دیگر نیست؛ لذا حضرت در انتهای مناجات می فرماید: خدایا حال چه کنم این چهار مشکل را من دارم شکوه هایم را کردم «الهی لا حول لی ولا قوة الا بقدرتک» خدایا تحول و دگرگونی می خواهم، من نمی توانم از حالات خودم روی برگردانم؛ هیچ چرخشی در من نیست، قدرتی در من نیست، قوتی نیست الا به قدرت تو، مگر تو دستی از آستین بیرون بیاوری؛ «ولا نجاه لی من مکاره الدنيا إلا بعصمتک»، خدایا از مکاره دنیا و سختی های دنیا و این مشکلاتی که گفته شد نجاتی نیست الا این که تو دست من را بگیری، تو عصمت من بشوی، و الا هیچ نجاتی نیست و آن مشکلات من را فرا می گیرند؛ مگر تو مرا در پوشش عصمت خودت قرار بدهی؛ «فأسئلك ببلاغة حکمتک و نفاذ مشیتک» بنابراین از تو سوال می کنم؛ خدایا حکمت تو حکمت رسایی است؛ مشیت تو مشیت نافذ است؛ هر چه هم اراده کنی واقع می شود؛ اینطور نیست که تو چیزی بخواهی و نشود؛ «أن لا تجعلنی لغير جودک متعزّضاً»، خدایا این بنده ای که با این مشکلات روبرو هست را به غیر جود خودت متعرض قرار نده؛ همیشه خودم را در معرض جود تو قرار بدهم و رو به دیگران نیورم؛ «ولا تُصیرنی للفتن عَزْضاً»، خدایا من را هدف فتنه ها قرار نده، این هم تعبیر لطیفی است. گاهی انسان هدف تیر فتنه ها قرار می گیرد؛ «و کن لی علی الأعداء ناصراً»، خدایا این دشمنانی که من یاد کردم تو من را بر این دشمن ها کمک بکن؛ «و علی المخازی والعیوب ساتراً»، خدایا تو عیب های من را و آن چیزهایی که موجب خزی و خواری من است بپوشان؛ تو با پوشش خودت من را از اینها حفظ بکن؛ «و من البلاء واقياً»، خدایا از بلاها تو نگهدار من و واقی من باش. «و عن المعاصی عاصماً»، خدایا تو نگهدار من از معاصی باش. برأفتک و رحمتک یا ارحم الرحمین.

دوام بکاء بر سیدالشهداء، بالاترین سرمایه قلب

سفره عزاداری بر سیدالشهداء خیلی فوق العاده و عظیم است. همه ایمان شیعه با همین محفوظ مانده است. امام رضا فرمود، اگر اشکت جاری شد، گناهت کم باشد یا زیاد، بزرگ باشد یا کوچک، خدا می بخشد. این گریه بر سیدالشهداء را غنیمت بشمارید، طوری نباشد که ماه صفر تمام شد، گریه ما بر امام حسین هم تمام بشود؛ در تمام سال مجلس بگیریم، اگر مجلس پیدا نکردیم، خودمان متذکر مصیبت سیدالشهداء باشیم و گریه کنیم و از این فیض محروم نشویم؛ و نیز شیطان بیرون خانه امام حسین علیه السلام ایستاده تا همه درآمدهای این ماه را از بین ببرد. مواظب باشیم اگر به ما حال بکاء (حال گریه) و حال انس با امام حسین دادند، این حال محفوظ بماند. طوری نشود که شیطان این حال را ببرد تا محرم سال دیگر؛ ما باید در بُکائمان دائمون باشیم و همه قوایمان هم گریه کند با همه وجودمان گریه کنیم؛ چشممان، قلبمان، سرشتمان هم بر امام حسین (علیه السلام) گریه کند. سعی کنید انشاء الله گریه بر امام حسین از بین نرود. حضرت فرمود «بابین شیبین إن بکیت علی شیء فابک للحسین بن علی ابن ابیطالب»، اگر خواستی بر چیزی گریه کنی، بر امام حسین گریه کن. این گریه فوق العاده است؛ آنقدر این گریه برکت دارد که همه انبیاء گریه می کردند؛ نبی اکرم گریه می کردند؛ امام سجاد ۳۵ سال گریه می کردند؛ امام زمان «لأندینک صباحاً و مسائلاً»، مواظب باشیم این گریه از ما گرفته نشود و چشممان از گریه بر سیدالشهداء خشک نشود و برکاتش هم ان شاء الله به خدا و امام حسین بسپاریم که شیطان دستبرد به این برکات نزند ان شاء الله.

پی نوشت ها:

(۱) تفسیر فرات الکوفی، ص: ۴۱۷

(۲) بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۵، ص: ۳۹

(۳) علل الشرائع، ج ۲، ص: ۶۰۴

(۴) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۵۳

(۵) نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص: ۳۴۲

(٤) عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج١، ص: ٣٠٠